

«نفت و درگیری های نظامی در خاور میانه» موضوع یک سخنرانی در فوروم «حقوق بشر، نفت و خسارت» در شهر «فرانسیسکو د اوریانا» در اکوادور (از ۲۰ تا ۲۲ اکتبر ۲۰۰۶) بود.* تهدید جورج بوش علیه کشورهای اوپک این داورى را تقویت می کند که نه سیاست های غرب در مورد نفت تغییر کرده و نه نظامی گری روزآمد بودنش را از دست داده است. نگارنده با این مطلب نه به عنوان امری در حوزه تخصصی نفت، بلکه همچون گامی در جهت بیان رابطه تنگاتنگ بین استثمار منابع طبیعی و جنگ امپریالیستی میبیند. این امر همانقدر در مورد نفت صدق می کند که در مورد آب و به خصوص گوناگونی زیست محیطی، و نشان می دهد که هیاهوی دمکراسیهای غربی در مورد دمکراسی همانقدر پوچ است که قیل و قال حکومت ها و احزاب «ملی گرا» و «مذهبی»، آنگاه که خود منابع طبیعی را خصوصی کرده به دست شرکت های چند ملیتی می سپارند.

ب. ق.



نفت و درگیری های نظامی در خاور میانه

بهرام قدیمی

خانم ها:

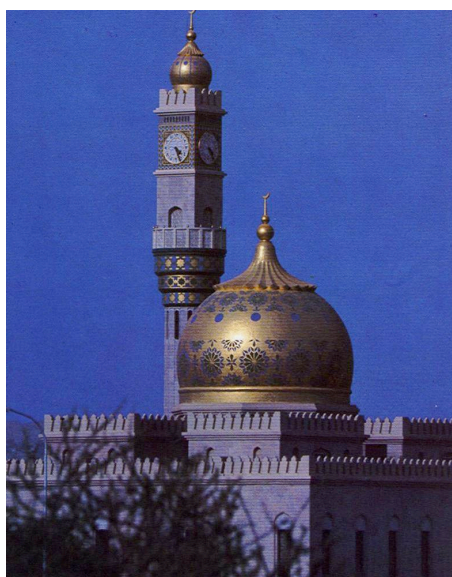
آقایان:

سلام

از اینکه مرا برای شرکت در این فوروم دعوت کرده اید، بسیار سپاسگزارم.

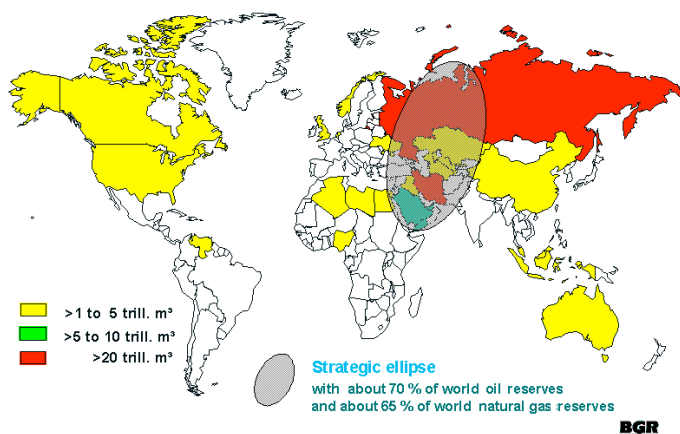
روزی که یکی از دوستان «اوایل واچ» از من خواست مطلبی در مورد «نفت و درگیری نظامی در خاور میانه» تهیه کنم، به نظرم موضوع سختی می آمد. آن زمان نمی دانستم چرا. اما امروز اقرار می کنم که آن چه موضوع را برایم آن همه پیچیده کرده بود، این «واو» ی ست که پس از واژه نفت آمده بود. آری، «واو»، همان «واو»ی که نفت را از درگیری های نظامی جدا می کند. وقتی دقت کنیم، برایمان سؤال مطرح می شود که آیا این «واو» به جا و گویاست؟ این «واو» قبل از هر چیز بیانگر این است که می توان از نفت استفاده کرد، بدون آن که نیازی به نظامی گری و جنگ باشد. آیا

تجربه خاور میانه این گونه است؟



تصویر عمومی موجود از خاور میانه، تصویر مساجد زیبا و مذهبیون مسلمان افراطی ست. این تصویر را به عمد در اذهان بوجود آورده اند تا اهداف واقعی خود را در پس آن پنهان سازند. اگر به منابع موجود هیدروکربور نگاه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که در یک لوزی استراتژیکی، که بخشی از شوروی سابق و خاور میانه را در برگرفته، ذخیره عظیمی از نفت و گاز وجود دارد. ۷۰ درصد ذخیره نفتی و ۶۵ درصد کل ذخیره گاز جهان در این منطقه متمرکز است.

Countries with natural gas reserves > 1 trill. m³



با نگاهی کوتاه به همین طرح، مشاهده خواهیم کرد که دلیل اصلی میلیتاریزه کردن خاور میانه، نه اسلام است، نه بنیادگرایی اسلامی، و نه تروریسم.

حضور گسترده ارتش های کشورهای امپریالیستی را باید در منابع عظیم هیدروکربور و درآمد حاصل از آن جست.

«برای قدرت های بزرگ سرمایه جهانی منطقه خلیج فارس گذشته از اهمیت اقتصادی، خود به صورت بلاواسطه حائز اهمیت استراتژیکی است. تسلط بر حوزه تأمین مواد خام عمده ای همچون

نفت، نه تنها منبع سودآوری عظیمی است، بلکه در صحنه رقابت و کاهش بحرانهای اقتصادی موجود سلاح بسیار مؤثر و تقریباً تعیین کننده‌ایست. قرار گرفتن مراکز کلیدی این منطقه در حوزه تسلط هر قدرتی به آن امکانات وسیع بین المللی می بخشد تا از یک سو سایر حلقه های نفوذ خود را ساده‌تر حفظ و کنترل نماید و از سوی دیگر از یک موضع مسلط و قدرتمند به حوزه های جدیدی نیز دست پیدا کند.^۱



درآمد حاصل از نفت در منطقه خلیج فارس در عین حال امکان بزرگی ست برای شرکتهای اسلحه سازی تا با فروش بی رویه آن در آمد هنگفتی داشته باشند. برای مثال:

در حالی که در دهه هفتاد تجارت اسلحه جهان دو برابر می شود، تجارت اسلحه در خاورمیانه چهار برابر می گردد. و امروز منطقه خاور میانه بیش از نیمی از همه سلاح منتقل شده به جهان سوم را به خود اختصاص می دهد، که بیش از یک چهارم همه سلاح های حمل شده برای کل جهان است. در طی کمتر از بیست سال هزینه نظامی این کشورها به تقریباً ده برابر، یعنی از ۴/۷ (چهار و هفت دهم) میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ رسیده است که تقریباً ۹ برابر حد متوسط جهانی ست. چنانچه هزینه نظامی نسبت به در آمد سالانه سنجیده شود، شش کشور از هفت کشور اول جهان در این منطقه قرار دارند. که قطر، عربستان سعودی، اسرائیل، امارات متحده عربی، عمان، و کویت در میان آن ها می باشند.^۲

در سالهای بین ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ میزان اسلحه فروخته شده به کشورهای خاور میانه ۲۰ میلیارد و ۱۴۱ میلیون دلار بوده که ۴۸ درصد اسلحه به جهان سوم را تشکیل می داده. ایران ۳۱ درصد اسلحه منطقه و عربستان سعودی با ۱۴ درصد و اردن با ۱۳ درصد که از آمریکا تأمین میشد، مقام های اول تا سوم را داشتند. (یعنی آمریکا حداقل ۵۸ درصد آن را میفروخت).^۳

بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ میزان اسلحه خاورمیانه ۵۰/۸ درصد کل اسلحه جهان سوم را تشکیل می دهد. به عبارتی در فاصله بین سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳ کشورهای خلیج بیش از ۳۷ میلیارد دلار اسلحه خریده اند و فقط در سال ۱۹۸۰ بیش از ۳۰ میلیارد دلار هزینه نظامی داشته اند.^۴

با توجه به همین اطلاعات مختصر نیز می توان رابطه نفت را با نظامیگری مشاهده کرد. و

مفهوم دموکراسی صادراتی کشورهای امپریالیستی متروپل به منطقه برایمان روشن می شود.

برای اینکه درک حاکمان واقعی خاور میانه از «دفاع از منافع شان»، «دموکراسی» و «پیشرفت»، برایمان روشن شود، فقط به یک مثال کوچک اکتفا می کنم:

برخلاف ادعای دولت های امپریالیستی و بخش عظیمی از مطبوعات غرب، این نیروها نه حافظ صلح اند و نه برای استقرار دموکراسی آمده اند.

این نیروها در عمل نمایندگان مرگ و نیستی اند.

پس از حملهء اخیر اسرائیل به لبنان، نخست وزیر اسرائیل اهود اولمرت در شورای دفاع کنست در مقابل انتقاد به شکست حمله نظامی این کشور در لبنان، پاسخ داد: «نیمی از لبنان ویران شده است، شما بازهم از شکست حرف می زنید؟» ۵ (روزنامهء یونگه ولت چاپ آلمان، هفتم سپتامبر ۲۰۰۶).

برای این آقایان پیروزی یعنی ویرانی همه جانبهء طرف مقابل، و نظامی گری، یعنی غارت. به عبارت دیگر وقتی از نظامیگری در خاور میانه حرف می زنیم، به خودی خود، داریم از غارت منابع طبیعی و انسانی، و ویرانی سخن می گوئیم. با این حال نظامی کردن منطقه تنها یکی از وجوه مربوط به نفت و دیگر منابع طبیعی ست.

باری- اینجا بحث را به یکی از وجوه تأثیر نفت در زندگی عمومی مردم در خاور میانه محدود می کنیم، اما باید آگاه باشیم که فاکتورهای بسیار دیگری نیز در رابطه با نفت وجود دارند که روی زندگی مردم منطقه تأثیر می گذارند.

اولین چاه نفت در خاور میانه در ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان - ایران کشف شد. کشف این چاه نفت، پیامد قراردادی بود که ویلیام ناکس داریسی انگلیسی در ۲۸ مه ۱۹۰۱ با ایران امضا کرده بود. اگرچه قبل از این تاریخ نیز جنگ به دلائل مختلف در خاور میانه وجود داشته است. طبیعی ست که در این سطور نه به این جنگ ها و نه به علل آن پرداخته نخواهد شد. با این حال نمی توان نقش قاطع نفت ایران را در سراسر جنگ اول جهانی برای ناوگان جنگی انگلستان نادیده انگاشت.

اگر حرف ژنرال کلاوئوزیتس پروسى درست باشد که «جنگ ادامهء سیاست است با ابزاری دیگر»، باید نتیجه گرفت چه در زمان صلح و چه در دوران جنگ، انسان ها محور اصلی نابودی اند. یعنی اگر در دوران جنگ با زور اسلحه و بمب نابود می شوند، در دوران صلح با استثمار و غارت منابع طبیعی شان. از این جهت باید آگاهی داشت که هرگز نمی توان در مورد نفت سخنی به میان آورد، بدون آن که از نابودی محیط زیست انسان ها، از میان رفتن خود مختاری بومیان منطقهء نفت خیز، استثمار، و نابودی انسان ها.... سخن بگوئیم.

به همین علت نمی توان در بارهء نفت سخن گفت بدون آن که از محیط زیست این انسان ها حرف زد، و از نابودی خود مختاری خلق های بومی مناطق نفتی، و از استثمار و نابود سازی آنان.

همان گونه که یادآور شدیم در خاور میانه قبل از کشف نفت نیز جنگ وجود داشته است. اما هم اشکال این جنگ ها با حالا تفاوت داشته و هم نقشهء جغرافیائی منطقه. دارم از تاریخ مدرن حرف می زنم، به زمان های بسیار دور باز نمی گردم...



بریتانیای کبیر که پس از جنگ جهانی اول بسیاری از مناطق تحت سلطه عثمانی را اشغال کرده بود، «در سال ۱۹۶۸ تصمیم گرفت نیروهایش را از خلیج فارس و اقیانوس هند فراخواند. و تا اواخر سال ۱۹۷۱ این کار را نیز کرد. بریتانیا در شمال غربی اقیانوس هند ۱۳۹۰۰۰ نیروی استقرار یافته داشت که ۸۵۰۰ نفر آن ها در خلیج فارس مستقر بودند ولی بریتانیا تحت فشار جنبش های استقلال طلبانه (در یمن جنوبی و ...) و نیز به علت ضعف و فرسودگی اش بعد از جنگ جهانی دوم، سیاست خروج از منطقه را دنبال کرد. ولی این بدان معنی نبود که بریتانیا از اهداف خود چشم پوشیده بود، بلکه آن ها را به شیوه دیگری تعقیب می کرد. در همین رابطه بود که در سال ۱۹۷۲، نخست وزیر انگلیس، ادوارد هیث، در اجلاس وزیران سنتو مطرح نمود که: «بیرون رفتن سپاهیان ما بدان معنی نیست که دیگر توجهی به این منطقه بسیار مهم نداریم. ما تنها مناسبات خود را با زمامداران و دولت های عرب، امروزیتز کرده ایم».^۵

اما آنان برای استفاده از نفت منطقه به آرامش و امنیت نیازمند بودند.

استراتژی جدید آمریکا، با استفاده از تجربه شکست در ویتنام توسط حکومت های نیکسون و فورد، به یاری کیسینجر تأکید زیادی بر تبدیل شاه به یک عامل تضمین ثبات منطقه داشتند.^۶ از نظر آنان وجود یک «ژاندارم محلی» راحتتر و کم خرج تر از شرکت مستقیم آمریکا در درگیری های منطقه ای بود.

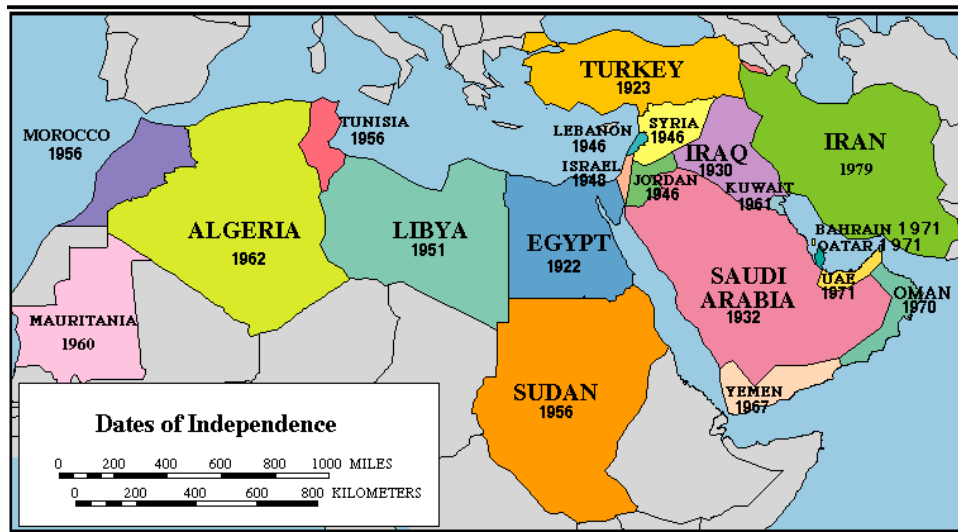
در چنین شرایطی ست که ایران در سال های هفتاد و هشتاد به مثابه یک عامل حیاتی در حفظ آرامش و امنیت منطقه خلیج عمل می کرد. لوموند دیپلماتیک در ژوئن سال ۱۹۷۴ ایران را «امپریالیسم کوچک محلی» نامید.

این همان موضوعی ست که بریتانیای کبیر آن را «امروزین کردن» روابط خود با کشورهای منطقه می نامید.

اما نتیجه عملی این خروج چه بود؟



اگر نقشه خاور میانه در سال ۱۹۱۴ را با نقشه فعلی خاور میانه مقایسه کنیم.



می بینیم که تازه پس از اهمیت یافتن نفت و مطرح شدن خاور میانه و بخصوص ایران به لحاظ استراتژیکی ست که بسیاری از کشورها، از کویت تا پاکستان با به عرصه حیات می گذارند.

جالبترین نمونه ها این کشورها هستند:

عربستان سعودی ۲۳/۰۹/۱۹۲۲ پس از جنگ داخلی برای قدرت، آل سعود قدرت را بدست گرفت. ماجرای لورانس عربستان را به یاد دارید؟

کویت ۱۹/۰۶/۱۹۶۱ (بریتانیای کبیر)

بحرین ۱۵/۰۸/۱۹۷۱ این کشور تا اواسط دوره محمد رضا شاه پهلوی یکی از استانهای ایران بود. تا اینکه در زمان نخست وزیری هویدا، با به اصطلاح طرح همه پرسی در سازمان ملل، بحرین به عنوان کشوری مستقل شناخته شد. بحرین مانند سوئیس است.

قطر ۳ سپتامبر ۱۹۷۱ (بریتانیای کبیر)

قطر سومین کشور دارنده ذخایر گاز پس از روسیه و ایران میباشد و ذخیره گازی اش، برای ۲۰۰ سال آینده کافی تخمین زده شده است.

توجه شود که جمعیت قطر ۸۴۰.۲۹۰ نفر است (ژوئیه ۲۰۰۴) و فقط مرکز شهر کیتو در اکوادر ۱،۳۹۹،۸۱۴ نفر و تازه اگر جمعیت واقعی آن را، یعنی با حومه شهر که به آن پیوسته در نظر بگیریم، حدود ۲ میلیون نفر جمعیت دارد. به عبارت دیگر کشوری که کمتر از نیمی از جمعیت کیتو را داراست، سومین کشور صادرکننده گاز در سطح جهان است.

امارات متحده عربی ۰۲/۱۲/۱۹۷۱ (بریتانیای کبیر) نامگذاری این کشور بنام «امارات» پس از تشکیل اتحادیه هفت امارت امیرنشین است:

- * ابوظبی
- * دبئی
- * شارجه
- * عجمان
- * امالقوین
- * رأسالخیمه
- * فجیره

قبل از تأسیس دولت امارات متحده عربی، این منطقه «امارات متصالحه» نام داشته است، همچنین امارات ساحل عمان نیز میگفتند.

گاهی در بازی های کودکان، یکی از کودکان به عنوان پادشاه، در عرض چند دقیقه کشور درست می کند و به این و آن می بخشد، آدم خیال می کند که این بازی ها از مغز کودکان اش نشئت گرفته، ولی وقتی فقط به ایجاد همین سه کشور بحرین، قطر و امارات متحده عربی نگاه کنیم، میبینیم که بچه ها در بازیهایشان همان واقعیت امپریال را بازتاب می دهند. این آقایان در عرض مدت کمتر از پنج ماه، سه کشور درست کردند.

به عبارت دیگر هرجا که یک چاه نفت بود، یک امیرنشین کاشتند. از این طریق کنترل آن ها برای غرب راحت تر بود تا وجود یک کشور متحد و بزرگ. وقتی می گوئیم که این کشورها را فقط برای کنترل نفت علم کرده اند، شاید به نظر برسد که داریم مبالغه می کنیم، اما از جنگ اول جهانی، و بخصوص در دوران جنگ دوم جهانی و پس از آن، نفت خاور میانه، منطقه خلیج فارس چنان اهمیتی می یابد که آنتونی ایدن، وزیر خارجه چرچیل در سال ۱۹۵۶، یعنی مدت کمی پیش از حمله مشترک انگلستان، فرانسه و اسرائیل به مصر برای اشغال کانال سوئز علناً به خروشچف گفت: «تا آنجا که به نفت مربوط می شود، می خواهم به شما نظرم را روشن بگویم، ما به خاطر آن خواهیم جنگید. ما نمی توانیم بدون نفت زندگی کنیم.»^۷

همین قضیه را رئیس جمهور اسبق آمریکا، جیمی کارتر نیز بیان کرد:

«هر کوشش یک قدرت بیگانه که خواهان کنترل خلیج فارس باشد، به عنوان حمله به منافع

حیاتی ایالات متحده آمریکا در نظر گرفته خواهد شد و با تمام امکانات لازم، از جمله نظامی، دفع خواهد شد.^۸

نفت که در جنگ دوم جهانی به لحاظ نظامی، یعنی به عنوان سوخت ماشین آلات جنگی اهمیتی غیر قابل وصف می یابد، پس از آن نیز اهمیت خود را از دست نمی دهد. اگر در سال آخر جنگ دوم افسران آلمانی از کمبود سوخت شکایت داشتند، بعد از جنگ نیز هرگز حتی یک مورد را نمی توان به خاطر آورد که یکی از قدرتمندان ادعا کرده باشد که اهمیت نفت کم شده است.

اهمیت نفت کار را به آن جا می کشاند که دول قدرتمند، همان طور که جیمی کارتر اذعان داشت با هر شیوه ای بخواهند کنترل آن را بدست بگیرند. اما کنترل آن عملی ایزوله و منفرد نیست. این کنترل با هدف استخراج هیدروکربور و تولید آن به کالا انجام می شود. در همین رابطه است که وجود «انسان» اهمیت مضاعف می یابد. یعنی یک بار به عنوان خریدار و مصرف کننده کالا و یک بار به عنوان کارگر و تولید کننده آن.

هر قطره هیدروکربور در کنار نابود سازی محیط زیست، و بیش از آن، بوی استثمار کارگرانی را می دهد که تحت سخت ترین شرایط، در سرمای ۵۰- ۶۰ درجه زیر صفر آلاسکا تا گرمای خفکان زای و ۵۰ درجه بالای صفر منطقه خاور میانه آن را استخراج می کنند تا بعد برادران و خواهران شان تحت شرایط غیر انسانی دیگری، در پالایشگاه ها آن را به کالای نهائی بدل کنند. و برادران و خواهران دیگری آن ها را در ازای حقوق های بخور و نمیر و تحت خطر انفجار به فروش برسانند.

میلیاردها دلار سود حاصله از این مدار کار، تولید و فروش، به جیب شرکت های چند ملیتی سرازیر می شود. بستن این مدار استثمار منابع طبیعی، استثمار کارگران و فروش کالا تنها با زور ممکن است. اگر در قرن گذشته این مدار با کمک ارتش های امپریالیستی توانست نقشه خاور میانه را عوض کند، به این معنی نیست که دیگر کار تمام شده است و در قرن ۲۱ سرکوب های نظامی به افغانستان و عراق خلاصه خواهند ماند. مرزها همواره تغییر می کنند. برای این تغییرات طرح های زیادی وجود دارد:

یکی طرح صهیونیستی «سرزمین موعود» است.

El plan israelí de la llamada "PATRIA PROMETIDA"



بنا بر این افسانه، اسرائیل از رود نیل تا رود فرات را در بر خواهد گرفت.

ولی ایدئولوگ های سرمایه داری به یک طرح بسنده نمی کنند.



این جا همان طور که گفتیم مرزهای فعلی خاورمیانه را مشاهده میکنیم، این نقشه در نشریه «آرم فورسس» (نیروهای نظامی) شماره ژوئن ۲۰۰۶ منتشر شده است. رالف پیترز در مقاله «مرزهای خون. خاورمیانه چقدر زیباتر می بود»^۹. پیشنهاد می کند که نقشه خاور میانه را به این شکل تغییر دهند:



درج این مقاله در این نشریه، بدون در نظر گرفتن شرایط انجام چنین نقشه ای، بیشمرمی افرادی را نشان می دهد که حتی یک لحظه خواست مردم منطقه را در معادلاتشان به حساب نمی آورند. تازه توجه داشته باشیم که تغییر در هر یک از خطوط مرزی به مفهوم از بین رفتن جان دهها هزار نفر و آوارگی و بیخانمان شدن میلیون ها نفر دیگر است. (مگر این که ساکنین آن با انتخابی آزادانه در تغییر و تحولات نقش داشته باشند. چنین چیزی، حداقل در خاور میانه، هرگز سابقه نداشته) اما این خواست هم واقعیت و هم به همین دلیل، در موارد زیادی باعث از هم پاشیدن طرح های قدرتمندان می شود. برای درک این موضوع بد نیست نگاه کوتاهی داشته باشیم به جنبش های مقاومت در منطقه:



اگر تاریخ پس از جنگ جهانی دوم را در نظر بگیریم، خواهیم دید که از مصر تا افغانستان، و از ترکیه تا یمن، هر روز طرح های امپریالیستی با جنبش مقاومت روبرویند.

جنبش مقاومت خلق فلسطین، از سال ۱۹۴۷ تا به حال چون ستاره ای در آسمان خاورمیانه می درخشد. در عین حال شاهدیم که تقریباً در تمام این کشورها مردم پس از یکدوره مبارزهء مسالمت آمیز، از روی ناچاری به قهر روی می آورند. نظامی شدن مقاومت مردمی را باید در چهارچوب عکس العمل مردم منطقه دید نسبت به غارت این مناطق توسط کشورهای متروپل امپریالیستی؛ حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که حرکت های مسلحانه تنها توسط بخشی از مردم (مثلاً روشنفکران و سازمان های چریکی) انجام شود.

اما خشونت و نظامی گری ناشی از غارت هیدروکربورها به همین جا خلاصه نمی شود. برای آنکه حداقل نمونه ای از وضع عمومی خاور میانه ارائه دهیم، اشاره ای هم میکنیم به ایران:

ایران اولین نقطه در خاورمیانه است که در آن نفت کشف شده. با آن که داری در سال ۱۹۰۱ کنسرسیوم را از ایران بدست آورد، انگلیس ها تازه در سال ۱۹۰۸ توانستند اولین چاه نفت را در مسجد سلیمان کشف کنند. در سال ۱۹۰۹ شرکت انگلو-پرسیان **Anglo-Persian Company** تأسیس شد و از سال ۱۹۱۲ صادرات نفت ایران آغاز گشت. از آن روز تا به حال، منبع اصلی درآمد ایران، صادرات نفت است.



در سال ۱۳۲۹ پس از یک اعتصاب یک ماهه و تظاهرات گستردهء کارگران نفت، که در آن تعداد زیادی از آنان به قتل رسیدند، اعتصاب عمومی اعلام شد. پارلمان مصدق را به عنوان نخست وزیر برگزید و نفت را ملی اعلام کرد. ملی شدن نفت بدون عکس العمل نماند:



در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کودتای نظامی سیا، مصدق سرنگون می شود و شاه حکومت مطلقه خود را آغاز می کند. حکومتی که پایه و اساسش حفظ منافع آمریکا بخصوص حفظ منافع نفتی آن است.

کما اینکه باز ایران به اشکال گوناگون دست شرکت های خارجی را در استخراج نفت باز می گذارد (قرارداد کنسرسیوم، معروف به قرارداد امینی - پیچ. مذاکره کننده اصلی ایران در مسائل مربوط به این قرارداد دکتر علی امینی وزیر دارائی کابینه سپهد زاهدی بود. بر اساس این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس ۴۰٪، شرکتهای آمریکائی نیز ۴۰٪، شرکت شل ۱۴٪ و شرکت فرانسوی ۶٪ در منافع کار سهیم بودند).

شاه فرمانده کل قوای نظامی و پلیسی کشور بود. وی با ایجاد ساواک (سازمان امنیت و اطلاعات کشور) مخوف و استفاده از خشن ترین شیوه ها، می خواهد ایران را به گورستانی بدل کند که در آن هیچ حرکت اعتراضی قابل تصور نباشد.

با این حال اعتراض علیه شرایط غیر انسانی موجود چه به صورت اعتصابات کارگری، یا دانشجویی و چه به شکل گروه های چریکی خود را نشان می دهد. (اعتصاب کارگران نساجی شاهی، چیت ری) و ذوب آهن - سازمان چریک های فدایی و مجاهدین

وی حتی علیه جنبش های مردمی در کشورهای همسایه نیز دخالت می کند:

برای مثال در دهه هفتاد برای سرکوب جنبش انقلابی ظفار و مستحکم کردن موقعیت سلطان آن، به آن کشور سرباز فرستاد (این سربازان پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران، به دستور بازرگان، نخست وزیر جمهور اسلامی از ظفار به ایران برگشتند)، در همان حال به کوشش هایی در جهت حفظ کویت علیه دست اندازی های دولت عراق پیوست، به دولت سومالی اسلحه فرستاد تا علیه نیروهای کوبائی بجنگد، و در اواسط سال ۱۹۷۴ وقتی جنبش بلوچ های پاکستان اوج گرفت، برای سرکوب آن ها ۳۰ (سی) هلیکوپتر فرستاد.^{۱۰}

چنانکه در جنگ اسرائیل با اعراب در ۱۹۶۷ شاه از اسرائیل پشتیبانی نفتی کرد.

صدور نفت مهمترین منبع درآمد شاه است، و وی با مخارج گزاف و تهیه مدرن ترین سلاح ها، بخش بزرگی از آن درآمد را به کشورهای متروپل و تولیدکننده سلاح باز می گرداند. (از جمله شرکت آلمانی کروپ را که داشت ورشکست میشد «سختاوتمندانه» با خرید سهام آن نجات داد و با قرارداد اورودیف به کمک اقتصاد فرانسه شتافت).

با وجود این جنبش مردمی علیه او و همپیمانانش شدت می یابد.

در سال ۱۹۷۹ قیام توده ای علیه شاه آغاز می شود و با اعتصاب دو ماهه کارگران نفت، بالاخره رژیم شاه سقوط می کند. سقوط شاه البته تا حد امکان توسط ژنرال هوپزر و با همکاری سران جمهوری اسلامی (مهدی بازرگان، اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی، و آیت الله بهشتی) طوری برنامه ریزی شده بود که ساختار دولتی، بخصوص پلیس و ارتش محفوظ بماند.



اولین کارنامه نظامی دولت جمهوری اسلامی، حمله به کردستان است. از همان دوران تا به حال، کردستان ایران به یک پادگان نظامی شباهت دارد.

پس از آن، به شوراهای مردمی در ترکمن صحرا حمله می برند.

در همان سال جنگ ایران و عراق آغاز می شود. این جنگ ادامه همان جنگ سال ۱۹۷۵ بین ایران و عراق بود. اگر در آن دوران دولت شاه نیازمند این جنگ بود، این بار سردمداران جمهوری اسلامی بودند که با استفاده از آن به سرکوب هرچه بیشتر مبارزات مردمی پرداختند.

در سال ۱۳۶۰، جمهوری اسلامی در سایه اوضاع جنگی، دست به کشتاری کم نظیر زد. طی یک سال ده ها هزارتن از فعالین سیاسی دستگیر، شکنجه و اعدام شدند. هدف رژیم از میان برداشتن هرصدای مخالفی بود.

بعد در سال ۱۳۶۷، پس از اعلام قطع نامه سازمان ملل و اعلام پایان جنگ از سوی خمینی، و دستور کشتار دستجمعی باقیمانده زندانیان سیاسی را صادر کرد. برخی آمارها از دست کم اسامی ۴۴۸۲ نفر از اعدام شدگان تابستان ۱۹۸۸ حرف می زنند. این سرکوب ها فقط به خاطر منافع شخصی این یا آن فرد نبوده است.

همزمان با این همه جنایات، دولت جمهوری اسلامی، به خواست صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، دست به خصوصی سازی های بی حدی زد.

از کارخانه های نساجی، تا معادن، از برق تا تلفن.... هرچه از دستشان بر بیاید خصوصی می کنند.

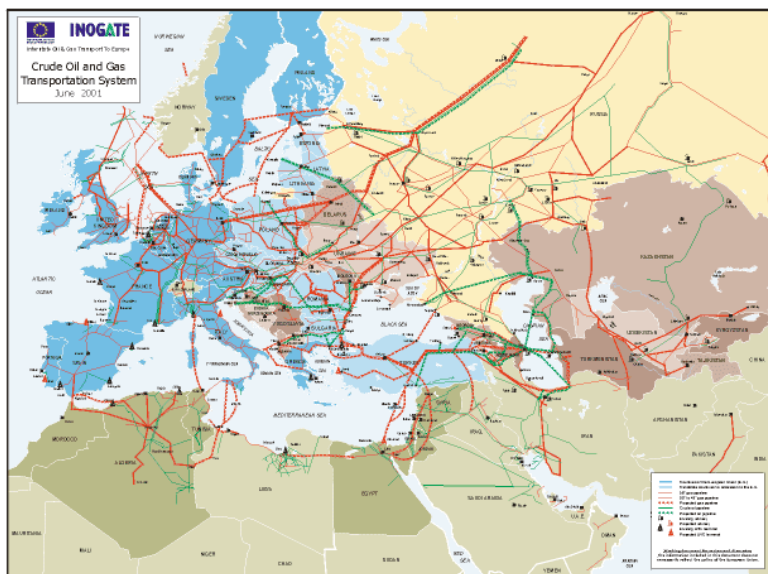
تأثیر خصوصی سازی ها، بجز سود سرشاری که برای اقلیتی کوچک در بر دارد، فقر خانمان سوز میلیون ها نفر است.

دولت جمهوری اسلامی جهت مقابله با اعتراضات این جمعیت عظیم، هر روز دستگاه عریض و طویل سرکوب را گسترش می دهد.

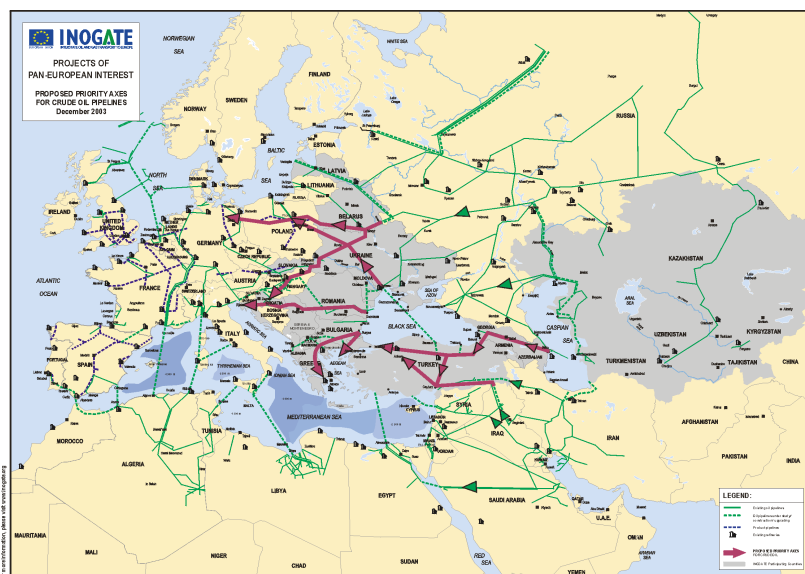
نظامی شدن فقط به مسائل امنیتی خلاصه نمی شود:

در جنوب ایران منطقه ای وجود دارد به نام عسلویه. این منطقه مهمترین منطقهء گاز خیز ایران است.

این نقشه لوله های نفت و گاز را سایت «اینوگیت»^{۱۱} در سال ۲۰۰۱ منتشر کرده است. یکی از مهمترین لوله های نفتی طرح شده در این نقشه، منطقهء عسلویه را به اروپا وصل می کند.



در سال ۲۰۰۳ نیز اروپائیان خواست شان را از تأمین سوخت اروپا در همان سایت منتشر نمودند.



اگر خوب به همین نقشه ها نظر کنیم، خواهیم دید که حداقل یکی از دلایل جنگ آمریکا در افغانستان و عراق، جلوگیری از استقلال اروپا در تأمین نفت و گاز برای خویش است. (اگر دولت المان غربی حاضر شد با خرج کردن مبالغ عظیمی گاز روسیه را به جای آن که از لهستان عبور دهد، از دریای شمال به آلمان منتقل کند دقیقاً به همین دلیل استقلال طلبی از آمریکا بود. برای صدراعظم آن زمان آلمان، و رئیس فعلی شرکت لولهء گاز، آقای شرویدر، لهستان به لحاظ سیاسی به آمریکا خیلی

نزدیک بود...) (

در منطقهء عسلویه، که دیگر بیش از آن که یک منطقهء تولیدی باشد، به پادگان نظامی شباهت دارد، شرکت های چند ملیتی زیادی فعالیت دارند؛

یکی از کارگران عسلویه در مصاحبه ای با نشریهء دانشجوئی بذر می گوید:

«همه جا اسم توتال هست اما ما نیروئی از توتال در منطقه نمی بینیم. توتال این پروژه را به چند شرکت خارجی دیگر مثل شرکت «هیوندا» یا «ال جی» کره ای سپرده و زیر دست کره ایها هم پیمانکارهای ایرانی کار می کنند.»

«البته کارهای تاسیساتی دیگری مثل جاده سازی و اسکله سازی هم هست که همه آنها دست سپاه پاسداران است، پول در این کار زیاد است و به همان اندازه هم تقلب و سیاه بازی.»^{۱۲}

قراردادهای بزرگ و پر درآمد ساختمانی را به نظامیان و یا شرکت های وابسته به ارتش و پاسداران می سپارند. قدرت نظامیان در ایران به حدی رسیده است که هر کاری دلشان بخواهد می کنند.

بنا به گفتهء روزنامه های خود رژیم، حداقل یک قرارداد یک میلیارد و سیصد میلیون دلاری احداث ۹۰۰ کیلومتر لولهء گاز عسلویه به منطقهء شرق و جنوب شرقی ایران، به شیوه ای غیرقانونی با یک شرکت وابسته به سپاه پاسداران امضا شد. دولت در مقابل اعتراضات پاسخ داد که در آن «منطقهء پر آشوب، کسی به غیر از سپاه پاسداران نمی تواند چنین کاری را به انجام برساند»^{۱۳}.

به عبارت دیگر نظامی شدن، صنایع کشور را نیز در بر گرفته است.

جالب این جاست که چنین طرح هائی به صورتی «اتفاقی» با آن چه نظریه پردازانی مانند لیدون لاروژ^{۱۴} از سال ها قبل پیشنهاد داده اند، همخوانی دارد. نگاه کنیم به طرح «پل ارتباطاتی اورو آسیا»



اگر کم دقتی های نقشه را کنار بگذاریم، به نظر می رسد خط لوله ای که سپاه پاسداران جمهوری اسلامی دارد بنا می کند، بخشی از همان طرح اتصال اروپا به آسیا است.



اجازه بدهید یک بار دیگر به نقشه نفت و نیروهای نظامی در خاور میانه بنگریم:



با نگاهی به آن می توانیم نتیجه گیری کنیم که:

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با همکاری انگلیس و آمریکا رخ داد و ایران ۲۵ سال با حکومت سرکوبگر شاه روبرو شد. میدانیم که ملی شدن صنایع نفت ایران نخستین تلاش برای رهایی از چنگ مداخلات خارجی (به ویژه انگلیس از طریق بریتیش پترولیوم) بود.

در عراق که ملی شدن نفت با روی کار آمدن عبد الکریم قاسم شروع شد و با برخی اصلاحات دیگر از جمله اصلاحات ارضی همراه بود در مناطق همسایه (مثلاً کرمانشاه) شورش و تظاهرات برانگیخت اما سرانجام مصالح نفتی و استراتژیک استعماری و امپریالیستی و نیز مصالح ارتجاع منطقه ابتدا به کشتار وسیع کمونیستها در عراق و سپس به سقوط خود قاسم منجر شد.

طی تقریباً یک قرن گذشته هرجا کارگران نفت چه در ایران و چه در عراق (که پیشروترین و متشکل ترین بخش کارگران صنعتی این دو کشور بوده و روابط رفیقانه و متقابلی بین شان برقرار بوده توانسته اند در سرنوشت کشور خود تأثیر بگذارند به شدت سرکوب و متفرق شده اند. نقش کارگران

نفت ایران در ۱۳۵۷ در سقوط رژیم شاه بر کسی پوشیده نیست چنان که نقش اتحادیه کاران نفت بصره در مقابله با مداخله جنایتکارانه آمریکا در عراق در سال های اخیر.

با جنگ ۸ ساله رژیم های ارتجاعی ایران و عراق مرکز ثقل جنبش کارگری ایران که در آبادان بود به کلی از هم پاشید. چنان که با تجاوز آمریکا طبقه کارگر عراق صدمه ای سخت متحمل گشت. در این منطقه، وجود نفت را بسیاری از مردم نه به عنوان عاملی مثبت برای رشد و توسعه، بلکه عاملی برای مداخلات استعماری و جنگ و نظامی گری (میلیتاریسم) و سرکوب و سرانجام عقب ماندگی می دانند.

در عراق همه می دانند که به هنگام یورش بوش به بغداد و سقوط صدام حسین، همه جا حتی وزارتخانه ها و موزه ها غارت و ویران شد اما وزارت نفت از آسیب مصون ماند.

و دست آخر:

نفت، بازار اسلحه، فساد و بر سر کار ماندن رژیم های سرکوبگر و پیدایی جنگ ها و نظامی گری و خفقان و دیکتاتوری و عقب ماندگی در منطقه به هم گره خورده اند.

از توجه تان سپاسگزارم

اکتبر ۲۰۰۶

فرانسیسکو د اورینا - اکوادور

- - - - -

* فوروم «حقوق بشر، نفت و خسارت» در شهر «فرانسیسکو د اورینا» در اکوادور (از ۲۰ تا ۲۲ اکتبر ۲۰۰۶) توسط اوایل واچ سازماندهی شده بود و سازمان های توده ای در اکوادور، از جمله «جبهه دفاع از آمازون» در آن شرکت فعال داشتند. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به:

http://www.oilwatch.org/reparacion/index.php?option=com_frontpage&Itemid=1

همین مطلب به زبان های اسپانیائی و انگلیسی:

<http://www.ecoportal.com.ar/content/view/full/65909>

http://www.oilwatch.org/index.php?option=com_content&task=view&lang=en&id=581&Itemid=0

در همین رابطه نگاه کنید به:

گزارش بهرام قدیمی از فوروم جهانی «نفت، حقوق بشر و جبران خسارت»، (۲۰ تا ۲۲ اکتبر ۲۰۰۶ - شهر کوکو، اکوادور)، و مجمع عمومی «دیدبانان نفت» Oilwach، (از ۲۲ تا ۲۵ اکتبر ۲۰۰۶ - در شهرهای کوکو و کیتو، اکوادور)

<http://www.peykarandesh.org/jonbesh/Oil-Watch-Asamblea.html>

۱ - اندیشه و پیکار شماره یک، اکتبر ۱۹۸۷ ص ۱۲۵

۲ - همان جا، ص ۱۳۱

۳ - Merip Reports در باره مسابقه تسلیحاتی در خاورمیانه، شماره ۱۱۲ فوریه ۱۹۸۳

۴ - اندیشه و پیکار شماره یک - ص ۱۳۲

۵ - الکسی واسیلیف - مشعل های خلیج فارس، ترجمه سیروس ایزدی، کتاب های جیبی ایران - ۱۳۵۸

۶ - سایروس وانس: انتخاب های دشوار، در کتاب «توطئه در ایران»، ۱۹۸۳ - به فارسی - ص ۱۱

۷ - دانیل یرگین؛ قیمت. شکار نفت، پول و قدرت - انتشارات فیشر، فرانکفورت ۱۹۹۱ - ص ۶۰۸

Daniel Yergin: Der Preis, Die Jagd nach Öl, Geld und Macht, Fischer, Frankfurt/M. 1991, 1100 Seiten.

۸ - همان جا، ص ۸۶۵

۹ - armed forces journal.com: Blood borders:How a better Middle East would look. By Ralph Peters

۱۰ - «کارتر و سقوط شاه»، روایت دست اول، مایکل لدین و ویلیام لوئیس، ترجمه ناصر ایرانی، انتشارات امیر کبیر

۱۱ - این سایت متعلق است به اتحادیه اروپا <http://www.inogate.org>

۱۲ - نشریه دانشجویی بذر شماره ۶، آبان ۱۳۸۴، اینجا عسلویه است: ته جهنم! اینجا لبخند بر لبی نمی بینی!

۱۳ - از جمله نگاه کنید به مقاله نعمت احمدی: انتقال گاز عسلویه به سیستان و بلوچستان

و خبرگزاری مهر: واگذاری اولین پروژه صنعت گاز کشور به صورت EPC به یک شرکت ایرانی؛ اظهارات فرمانده کل سپاه، وزیر نفت و مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران

<http://www.mehrnews.ir/NewsPrint.aspx?NewsID=337093>

۱۴ - لیدون لاروز نظریه پرداز آمریکائی یکی از طراحان اصلی ارتباط با شرق است. همسر وی هلگا زپ لاروز بنیانگذار انستیتوی شیلر در آلمان است که جریانی ست فاشیستی. خانم لاروز چندی پیش از سوی حزب فاشیستی «جنبش حق شهروندی، همبستگی» کاندیدای نمایندگی مجلس نیز شده بود. برای اطلاع بیشتر ن. ک. از جمله به:

The Columbus Free Press: No Compromise with Racism: Farrakhan, Chavis and Lyndon La Ruche - Part One of a Two Part Series

Along the Color Line by Dr. Manning Marable, Jan. 17, 1997

(منتشر شده در نشریه دانشجویی بذر، شماره ۲۹، شهریور ۱۳۸۷)